

آیا هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور میشود؟

از مدتی پیش و در کنار بی تفاوتی مردم، بحث پیرامون رئیس جمهور آینده به یکی از مهمترین دل مشغولیهای طیف های مختلف نظام در آمده است. این انتخابات از ویژگیهای خاص و کاملاً متفاوتی نسبت به آنچه که در سالهای 76 و 80 بود برخوردار میباشد. در آن زمان، تازه اثرات جنگ از ذهن مردم و جامعه دور شده بود و نیروهای جوان رفته رفته آماده میشدند تا محیط را برای رشد و سازندگی تغییر دهند. مردم در صحنه بودند اما بی حرکت. این در صحنه بودن و بی حرکتی، نظام را برآن داشت تا زمینه را برای به صحنه آمدن آقای خاتمی با وعده های آزادی و قانمندی فراهم آورد و آن حرکت بزرگ پدید آید. اکنون مردم سرخورده از آن همه وعده های دروغین و خیانتی که به اعتمادشان شد، با بی اعتمادی کامل نسبت به نظام، در برابر این انتخابات بی تفاوتند. این بار برعکس یک دهه پیش، مردم دیگر در صحنه نیستند اما حرکتی موضوعی شروع شده اند، و نشان از آن دارد که این بار ورود مردم به صحنه، همراه با حرکت های اعتراضی شدیدی خواهد بود. فرق بسیار مهم اما در آن است که نظام بدنه اصلی بسیج و نیروهای نظامی و انتظامی را به حدی از دست داده است که در جریان فرودگاه امام در عوض استفاده از بسیجی، و به میدان آوردن موانع "مردمی" به شکاری های نیروی هوایی پناه میبرد. انتقادات به عملکرد نظام از درون بسیج و بدنه نیروهای نظامی به حدی وسعت پیدا کرده اند که رهبریت نظام را مجبور کرده است با توسل به قوه قضائیه با بگیر و ببندهای غیرمنطقی، رعب و وحشت را فرگیر گرداند.

اینبار، طیف اصلاح طلب شعار آزادی و جامعه مدنی و قانونمندی را رها کرده و دل مشغولیشان نه بر سرانتظارات و خواستها و احتیاجات مردم و چگونگی مدیریت و اداره کشور بحران زده است، بلکه بر سر چگونگی گذران صافی شورای نگهبان دور میزند. در هر حال نام شخص جدیدی تا امروز برسر زبانها نیست، ظاهراً رهبری همان نامزد قدیمی خود را در نظر دارد و طیف اصلاح طلبان هم به قبل از "اصلاحات" باز گشته و صحبت از میرحسین موسوی و هاشمی رفسنجانی به میان است.

این چنین، اصلاح طلبان طی قریب هشت سال توسط تمامیت خواهان "اصلاح" شدند و از شعارهای خود عدول کرده و جامعه مدنی و حکومت قانون و... را رها کرده اند و با لیبیک گویان و اصرار میخواهند به دو دهه پیش خود رجعت نمایند. این تحول منفی و نامیمون، خود احتیاج به بررسی جداگانه و دقیقی دارد که معلوم شود آنها تا چه اندازه در شعارها و وعده های خود با مردم صادق بوده اند. تا معلوم شود آیا آنها در شعارها و وعده های خود راسخ بوده و ناکام مانده اند، یا به هدف بهره برداری از جو موجود در جامعه، به تمنای قدرت برای اهداف و منافع گروهی، خود را به مردم نزدیک نشان میدادند؟

به هر حال، در چنین اوضاعی که مردم در انتخاب رئیس جمهورشان نمی توانند نقشی را ایفا کنند، و به گفته محسن میردامادی رئیس کمیسیون امنیت ملی در مجلس ششم، اروپا و آمریکا بیش از مردم در انتخاب رئیس جمهور در ایران نقش بازی میکنند (ایشان اخیراً در برابر دانشجویان گفته اند: توجه اروپا و آمریکا به انتخابات ایران از این جهت است که آنها میخواهند کسانی روی کار آیند که بتوانند مسئله هسته ای ایران را با آنها حل کنند و اگر محافظه کاران، پشت پرده قول مساعدی به آنها بدهند، آنها با محافظه کاران کنار خواهند آمد!!!)؛ بر خلاف معمول دنیا، به جای مراجعه به افکار عمومی و بررسی برنامه های ارائه شده، باید به بررسی طیف های قدرت مافیائی و معامله گر بر سر استقلال ایران پرداخت تا رئیس جمهور آینده را از لابلای لایه های قدرت مافیائی باز شناخت.

به دلیل آنکه در کشور ما با تاسف فراوان، مردم در حال حاضر از اعمال قدرت خود پرهیز دارند، قدرت حاکم، در محدوده ای خارج از پیچیدگیهای جامعه، عریان، نمایان و آسان تر قابل دسترسی و بررسی و شناسائی است. برخلاف متن صریح قانون اساسی که قدرت مطلق را برای ولی فقیه پیش بینی میکند، در ایران قدرت سیاسی واحد و منسجمی که در شخصی تبلور پیدا کرده باشد وجود ندارد. دلیل آنهم در خود قانون اساسی است که بنا بر شخصیت و موقعیت استثنائی آقای خمینی رهبر انقلاب طراحی شده بود. نیک پیدا است که در ایران بعد از آقای خمینی، نه آن موقعیت وجود داشت و نه آن شخصیتی که بتواند این بار بزرگ، یعنی محتوای قانون اساسی و وزن آن همه قدرت خودکامه را تحمل و حمل نماید. به همین دلیل برای ایجاد تعادل در تقسیم قدرت، طیفهای موجود با تقسیم نا نوشته قانون اساسی بین خود، کانون دوم قدرت یعنی مجمع تشخیص مصلحت نظام، به شخصیت طیف مقابل، آقای هاشمی رفسنجانی واگذار شده است. با وجود این، با تکیه بر همین قانون اساسی و با بهره گیری از نیروی نظامی، آقای خامنه ای توانسته است ترتیب تعادل قدرت را تا اندازه ای به سود خویش بر هم زند.

قدرت حاکم در محدوده خود، به صورت ملوک الطوائفی عمل میکند و در حال حاضر از دو طیف با بافت مافیائی تشکیل شده است. اما این دو طیف، خود تشکیل شده اند از تمایل های گوناگون با مواضع مختلف. به طور کلی درون هر طیف را می توان به سه جریان چپ و، میانه و راست تقسیم نمود. رهبران هر دو طیف که در جریان میانه طیف خود قرار دارند، به جریانهای دیگر درون طیف خود زیاد خوشبین نمی باشند. اما به عنوان نیروهای اصلی نگهدارنده قدرت، برای سرکوب به آنها نیاز دارند. این پدیده میتواند در آینده و در برابر مقاومت فزاینده مردم، به

نزدیکی دو رهبر به یکدیگر منجر شود. البته تعادل نسبی حاکم بین دو طیف توسط عناصری (مخصوصاً روحانی) در درون جریانهای میانه هر دو طیف برقرار میشود. موضع گیریهای اخیر مجلس خبرگان و بعضی از روحانیون به سود هاشمی رفسنجانی، در برابر دخالتهای روز افزون و آشکار نظامیان در سیاست به سود رهبری مؤید این نظر می باشد. این موفقیت رهبری در بهم زدن توازن قوا، به لطف هشت سال حکومت اصلاح طلبان انجام پذیر بود. زیرا آنها از سوئی، در غیاب یک شخصیت مافیائی (دوری گزیدن از آقای رفسنجانی) که بتواند در برابر جناح مقابل ایستادگی کند، و از سوی دیگر عاجز از بهره وری از نیروی مردمی یا حداقل از بدنه اداری و قوه اجرایی کشور، یعنی تنها محلی از قدرت که در آن ملت بزرگترین حضور فیزیکی خود را دارد، و همچنین از قوه مقننه، نتوانستند (نخواستند) به سود مردمسالاری بهره گیری نمایند. اکنون توازن قوا در مرحله خطرناکی به زیان جناح اخیر قرار گرفته است. با یک نظر اجمالی به جنگ قدرت و تصفیه ها و دیگر فعالیت‌های دست اندکاران این نظام به آسانی در می یابیم که هدف غائی آنها نه ملت و نه کشور، بلکه منافع اقتصادی شخصی و گروهی آنها بوده است. در این مدت بیست و پنج سال، تنها رشدی که در کشورمان رقم میخورد، گذشته از رشد فساد و خشونت همه جانبه و فقر برای مردم، ثروتهای کلان آقایان و آقازاده ها، انحصارات، قاچاق و بطور کلی سیستم اقتصادی- نظامی مافیائی میباشد که هویدا و آشکارا به چشم میخورند. از این نظر، میتوان به اهمیت تصاحب تمامی قدرت توسط جناح قوی ترو عدم امکان ادامه حیات در این صورت برای جناح دیگر پی برد.

تجربه قریب هشت سال حکومت آقای خاتمی نشان داد که با مراجعه به قانون نمی توان دست به کاری زد که تأمین کننده منافع اشخاص و جناحهای تشکیل دهنده نظام نباشد و یا لاقلاً، برخلاف آنها باشد. علت آنهم روشن است، زیرا در یک نظام مافیائی، توازن قوا و منافع شخصی و گروهی است که خط و مرزهای مناسبات و سیاست‌گذاریها را مشخص میکند، نه حقوق و منافع ملی و کرامت انسانی. بدین جهت حیطه قدرت و ثروت و نفوذ اشخاص در چنین جوامعی از اهمیت اساسی و ویژه ای برخوردار است. دخالت نیروهای نظامی در جریان فرودگاه امام خمینی نمونه بارزی از بازیهای مافیائی است که نباید آن را یک عمل موضعی و تمام شده تلقی نمود.

در چنین شرائطی؛ یعنی ترکیب مافیائی قدرت، ضعف همه جانبه یک جناح در برابر دیگری، اهداف نهادهای "انتخابی" در برآوردن خواستها و تأمین منافع گروهی و نه مردمی، و محکم نبودن جایگاه قانون و بی تفاوتی مردم، باید دید چه کسی میتواند در مقام ریاست جمهوری، نقش حیاتی ناجی را برای طیف موسوم به اصلاح طلب و خانواده هاشمی رفسنجانی بازی کند؟ همانگونه که دیدیم، طیف اصلاح طلبان بادر دست داشتن لوازم و وسایل کافی از عهده این مهم برنیامد چه رسد به حالا که در ضعف کامل قرار دارد. در چنین شرائطی میتوان قاطعانه گفت، مافیای بخت برگشته را سیاستی دیگر باید.

در این اوضاع، اصلاح طلبان قصد دارند بعد از هشت سال تجربه ناموفق، نامزدی را برای این پست معرفی نمایند و از هم اکنون مردم را برای شرکت در انتخابات تشویق میکنند. با علم به اینکه این انتخابات در کشوری انجام میگردد که متولیان و مسئولین، تقلب در انتخابات را از وظایف خود میدانند تا حدی که امام زمان (ع) را هم در تقلب شریک خود میدانند. و انتخابات در حالی انجام خواهد گرفت که در غیاب رسانه های مخالف جناح اقتدارگرا، سانسور کاملی برقرار خواهد بود. و از همه مهمتر اینکه این انتخابات در غیاب مردم انجام میگردد و این رئیس جمهور، در بهترین و مطلوب ترین وضع، با حضور حداکثر ده میلیون نفر، آنهم از قشرهای مشخص و معینی صورت میگردد که به یک انتصاب نزدیک تر است تا یک انتخاب.

در حال حاضر استنباط نمیشود کسی غیر از آقای رفسنجانی بتواند بدون اجازه رهبری برای انتخابات پیش رو نامزد این مقام شود. به دیگر سخن، غیر از هاشمی رفسنجانی، هر رئیس جمهور دیگری، در حقیقت منتصب مقام رهبری است. در چنین حالتی، این منافع جریان رهبری است که معین خواهد کرد چه کسی به پست ریاست جمهوری گماشته شود: نامزد رهبر، یا کسی دیگر از طیف رهبری، یا شخصی از طیف مقابل.

الف- طیف رهبری:

به نظر نمیرسد جریانهای از طیف رهبری که مخالف نامزدی آقای ولایتی هستند بتوانند نامزد دیگری را به آقای خامنه ای تحمیل نمایند. زیرا اولاً آن انسجام که تصور میشود، در بین جریانهای این طیف وجود ندارد. ثانیاً به دلایل زیادی آقای خامنه ای در موقعیت کنونی خویش که آشکارا گروههای فشار دولتی (قوه قضائیه) و ارگانهای موازی را رهبری میکند، و اخیراً هم پای نیروهای نظامی را در امور سیاسی وارد کرده است، و از الله کرما خودرابی نیاز کرده است، دلیلی نمی بیند که به خواستهای آنها تمکین نماید. با موقعیت ضعیفی که اصلاح طلبان برای خود فراهم آورده اند و با سیاستهای خود که مردم و دانشجویان را خانه نشین کرده اند، به احتمال زیاد رئیس جمهور آینده، نامزد آقای خامنه ای یعنی آقای ولایتی خواهد بود. این تصفیه ها و بگیر و ببندهای رسانه ای برای خالی کردن میدان است تا رئیس جمهور رهبری مجبور نباشد ریاست خود را با بگیر و ببند شروع کند. اینها در نظر دارند در زمان آقای خاتمی چنان حالت خفقان آوری به وجود آورند تا رئیس جمهور تمامیت خواه در بدو شروع کارش، بتواند آزادیهای راهم به مردم مرحمت فرماید. البته محکومیت آقای ولایتی در دادگاه میکونوس میتواند مانعی بر سر راهش باشد، به همین دلیل این امکان هست که شخص دیگری را به جای وی به این پست بگمارند.

در این صورت، اولین "اصلاحات" از وزارتخانه ها شروع خواهد شد. به خصوص وزارت اطلاعات که اکنون توسط طیف اصلاحات سیاستگزاری و اداره میشود. و در این اواخر مزاحمتهائی برای جناح رهبری فراهم کرده است، از جمله در مورد اسکله های قاچاق و فسادهای اقتصادی. آشکار است در شرایطی که مجلس و حکومت یکدست و تحت فرمان رهبری باشند، مجمع تشخیص مصلحت بخودی خود از حیز انتفاع در ارتباط با تقسیم قدرت ساقط میشود و به سازمان برنامه ای برای مشاوره رهبری تبدیل میگردد.

زمره هائی که از چندسال پیش در مورد ثروتهای باد آورده آفازاده ها از سوی تندروهای جناح رهبری به گوش میرسیدند و به توصیه بزرگترها تا رسیدن به زمان مناسب به خاموشی گراییدند را همه به خاطر داریم. این تحولات زمان مناسب را برای وارد آوردن ضربه کاری به این جناح فراهم خواهد آورد تا قوه قضائیه به حساب آفازاده ها (البته فقط طیف مقابل) و بعد آقایان رسیدگی کند. بدین ترتیب پشتوانه های مالی جناح اصلاح طلب را از بین میبرند، به اضافه عدم پشتوانه مردمی، این جناح برای همیشه، به ورطه فراموشی سپرده خواهد شد. آقای رفسنجانی هم باید شاهد محوشدن تدریجی خود از صحنه سیاست باشد. حتما رهبر هم سال آینده را به هنگام تبریک عید، سال فساد زدائی یا سال عدالت اعلام خواهد کرد تا به ثروتهای غارت شده توسط جناح مقابل رسیدگی و کار رقبا را یکسره کند. هم ضد فساد بودن رهبر ثابت میشود و همچنین غارت ملی را بدون رقیب راحت تر و بدون سروصدا ادامه خواهند داد. البته خاکریز بعدی، جریانهائی مخالف درون طیف رهبری خواهند بود تا از سر راه برداشته شوند. مردم هم طبق روال عادی، نظاره گری می کنند و گاهی با دست زدن و شاد از انتقام گیریهای آنها و اغلب اوقات در غم بدست آوردن نانی و سرپناهی روزگار خواهند گذرانند.... و تا چه وقت؟ تا از خواب غفلت بیدار شویم.

ب- طیف موسوم به اصلاح طلب:

در صورتیکه جناح اصلاح طلب و آقای هاشمی انسجام درونی پیداکنند و اوضاع بین المللی هم (مهمترین آنها، اوضاع در عراق و پرونده فعالیت های هسته ای) به کمک برسند، سه امکان وجود خواهند داشت:

1- کسی از جناح اصلاح طلب برای این مقام نامزد میشود و شورای نگهبان هم با او مخالفت نمی کند (یعنی به تایید مقام رهبری هم رسیده باشد). این حالت چند امتیاز را برای نظام در بر دارد. اول اینکه ظاهر بازی دموکراسی را حفظ میکنند. دوم موفق خواهند شد عده معدودی از "خارج نظام" را به پای صندوقهای رای بکشانند. از همه مهمتر اینکه مجمع تشخیص مصلحت نظام که یک رکن توازن قوا و اتحاد بیرونی است، به دلیل برخوردهای احتمالی بین مجلس و رئیس جمهور، فعال میماند و رضای خاطر آقای رفسنجانی را فراهم می آورد. البته روشن است که این نامزدی به شرط تکرار نکردن اشتباهات آقای خاتمی، یعنی بردن مسائل درون نظام به بیرون (قتل های زنجیره ای و غیره) قابل اجرا میباشد. این امکان، کم خرج ترین برای نگهداری ترکیب نظام است که اصلاح طلبان هم خواهان آن هستند و آقای موسوی از این نظر که، هم سر نگهدارتر از رئیس جمهور فعلی است و هم اینکه در مورد آزادی و مردمسالاری فاصله زیادی با جناح رهبری ندارد، پیشنهاد خوبی میتواند باشد. به علاوه، به دلیل اینکه مواضع وی با آقای رفسنجانی درامورات مختلفی نیست، تشخیص مصلحت نظام مجبور نخواهد بود، همواره به سود رئیس جمهور نظر بدهد. البته بعید به نظر میرسد که آقای خامنه ای با نامزدی ایشان موافقت کند. به هر حال، آقای موسوی یا آقای کروبی یا فرد دیگری از این جناح در پست ریاست جمهوری، در اصل مسئله تغییر چندانی ایجاد نمیکند زیرا اولاً همه اینها نشان داده اند که در صورت لزوم، در برابر فشار رهبری از وعده ها و اصول خود در میگذرند. ثانیاً، هر کسی که نامزد این مقام است به خوبی میداند که حادثه فرودگاه امام، در هر لحظه و برای هر موضوع قابل تکرار است. و نیز میداند که با یک چنین مجلسی، هیئت وزراء، متشکل از وزرای آقای خامنه ای خواهد بود. به همین دلیل هرکس از این جناح نامزد میشود، باید همزمان با نامزدی خویش، هیئت وزرایش را هم معرفی کند (البته در کشور خواب رفتگان، این کار هم مسئله ای راحل نمیکند و حرف همچنان حرف رهبری خواهد بود). یکی از جهات روی آوردن به میرحسین موسوی اینست که گفته میشود رد صلاحیت ایشان غیر ممکن است! عجباً، در کشوری که مسئولین رد صلاحیت کاندیداها با امام زمان(ع) در ارتباط اند و حضرت هم در امورات انتخابات مجلس هفتم مستقیماً دخالت داشته اند، کافی است آن حضرت با آقای جنتی تماس بگیرند و به ایشان امر کنند که آقای موسوی صلاحیت ندارد (مثلاً به دلیل عملکردش در زمان جنگ و خوراندن جام زهر به امام). خیال خامی است اگر باور کنیم آقای جنتی در اجرای اوامر آن حضرت کوچکترین تردیدی به خود راه دهد. پس بهتر است اصلاح طلبان در تحلیلهای خود به این نکته تکیه نکنند.

2- اگر تشنج در درون عراق، با دستاویز قرار دادن مسائل اتمی به ایران کشیده شود و نظام محتاج همبستگی داخلی بیشتری گردد، این احتمال هست که به دلیل بحران و احتیاج کشور به یک مقام سیاسی مورد قبول در خارج مرزها، انتخابات را موقتاً به عقب اندازند. در این صورت آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهور موقتاً بر سر کاری ماند البته با وزیرانی مورد اعتماد رهبر. و همانگونه که تجربه نشان داده است، کلمه موقت در جمهوری اسلامی حدی ندارد، همچنان که بازداشت موقت و امام جمعه موقت میتواند ده ها سال طول بکشد، با ادامه دادن بحران، رئیس جمهور موقت هم از این قاعده نمیتواند مستثنا باشد. البته به وقوع پیوستن این احتمال بسیار ضعیف است. ولی میتواند زمینه را برای تشکیل "حکومت اسلامی" (منهای جمهوری) فراهم آورد.

3- چنانچه آقای رفسنجانی به هیچیک از کاندیداها اصلاح طلبان اعتماد نکند، مجبور میشود نامزدی را معرفی کند یا خود شخصاً نامزد این مقام شود. در صورتیکه نامزدی را برای این کار معرفی کند، در برابر نامزد جناح مقابل، بدون

حضور مردم و بخشی از اصلاح طلبان، امکان موفقیت نخواهد داشت و بازی خطرناک و سرنوشت سازی خواهد بود. تنها راه برای نجات وضع موجود و پایه ریزی یک سیاست به سود طیف خودی، این میماند که با توافق اصلاح طلبان، شخصا نامزد این مقام شود. با وجود اینکه بخشی از طیف رهبری هم با ریاست جمهوری وی نظر مساعد دارند(حتی وی را از طیف خودی میدانند)، در صورت مخالفت آقای خامنه ای با این تصمیم، آقای رفسنجانی ریاست تشخیص مصلحت را از دست خواهد داد و کارمشکلی را در پیش خواهد داشت.

به هر حال چنانچه ایشان به رسم گذشته خویش با بحران سازی و عبور از آن، به دنبال فرصت گردد تا قدرت خود را تحکیم بخشد، باید شاهد تکرار همان دوران ریاست جمهوری ایشان و ظهور سعیدامامی های دیگر بود. هرچند غیر ممکن به نظر میرسد، اما چنانچه رئیس تشخیص مصلحت نظام این بار حق را نصب العین خویش قرار دهد و نه مصلحت(نظام) را و حقوق مردم را محترم شمارد(مخصوصا حق آزادی بیان)، اولاً نام نیکوئی از خود به یادگار خواهد گذاشت. و ثانياً این شانس را برای طیف اصلاح طلب ایجاد خواهد کرد که با استفاده از فرصت، اینبار با درس گرفتن از گذشته خود، از مردم نترسند و به آنها نزدیک شوند تا شاید موفق شوند اعتمادشان را نسبت به خود کم کم جلب نمایند. بازی درون نظام و بیرون نظام را رها سازند و به مردمسالاری باور بیاورند. دست به تشکیل نهادهای مدنی بزنند. تشکیل احزاب واقعی و آزاد را جدی بگیرند. امیدخود را به مستبدین حال و گذشته به امید به مردم برگردانند. آزادی خواهی محفلی را رها کنند و آزادی برای هر ایرانی را محترم شمارند و به قانون یکسان برای همه احترام گذارند. تا بتوانند زندگی جدیدی را شروع کنند. یعنی اصلاح طلبان را انقلابی لازم است. از آن چیزی که بیم دارند را باید در خود ایجاد کنند. نسبت به عملکردهای گذشته خود، تحولی اساسی بکنند. نباید منتظر معجزه ماند، معجزه را باید خود به عمل درآورد و انقلاب مسالمت آمیز را زنده کرد. تا نیروی عظیم کارآمد و لایق بالقوه ای که در زیر فشارهای استبداد، در سرخوردگی و بی اعتمادی منجمد شده است، آزاد گردد. آنگاه ایران در جایگاهی که لایق آنست قرارگیرد.

در غیر این صورت، و با کوته فکری، افتخار "درون نظام" بودن را داشتن و سراب قدرت را در دست ابرقدرتها دیدن و چشم تمنا به خارج از کشور درمیان بازماندگان رژیم قبلی دوختن، حتی با حضور آقای رفسنجانی، طیف تمامیت خواه موفق خواهد شد جلوی چشم اروپا و آمریکائی که به آنها دل خوش کرده اند و با نظارت ساکت مردم، خود را برای همیشه از وجود آنها خلاص گردانند و زمینه یک انقلاب خونین را فراهم آورد. به امید روزی که ملت بیدار شود و دولتمردان مستبد را با نور آزادی از تاروپود تاریک استبداد رها سازد.